

را، بجز یافتن حصة منفعت که آن هم از مدت دوازده سال، چون چهل لک روپیه سالانه پیشکش پادشاه، به عندر کثیر اخراجات هند موقوف است، و به غیر شورای تعیین «در کتر»، مدخلی در کارنیست، بلکه اکثری از آنها آنقدر فروپایه‌اند که به ملاقات نواب خوش، یعنی «در کتران»، رسیدن نتوانند. از جمله این بیست و چهار، یکی را «چیرمن»^۱ یعنی کرسی نشین، گویند. این «چیرمن»، مدت یک سال رئیس بیست و سه دیگر، و مدار کارها تا آخر سال بهذمه اوست؛ و دیگران را بجز مشورت دادن دخلی نه. آغاز سال دوم، منصب «چیرمن»^۲ به مشورت همان بیست و چهار، بر دیگری قرار می‌یابد. بیشتر از این بیست و چهار، به‌سبب عدم قابلیت، تمام عمر بدان منصب نرسیده‌اند، و بعضی به‌سبب کثیر لیاقت، شش هفت دفعه بدان کار پرداخته. و یک دوکس چنانند که تا چهار پنج سال متواتر، آن کاربر ایشان قرار می‌یافته. بالجمله حاضرین این بیست و چهار هر روز، غیر یکشنبه، که در نصاری چون جمعه ماست،...

... در «اندیه هوس»، که عمارتی عالی شاهانه، مخصوص در شهر «ستی» ساخته شده و دایرۀ دیوار بیرونی آن یک میل است، جمع آیند و در سر انجام حوايج نواب خوش، یعنی «کورنر» ان هن، و غور در کارهای ایشان، رأی زده امری قرار دهن. روز دیگر آن امر را به حضور «لارد در تمث» ظاهر کرده اجازت اجرای آن خواهند. اگر او امضا کرد، آن امر جاری می‌شود، و الا موقوف. چون «در کتران» همه از جنس تجار رعایای «انگلند» ند، وقوع و عظمت ایشان در نظر «لارد در تمث»، که از امرای پادشاهی است، نیست. بنابراین مدار کارهای هن، همه بر دست اوست، و این امر از چند سال جدید، بعد وضوح مقایع نایاب «کمپنی» در هن، به‌غرض نفسانی، و خوف بدnam کردن ایشان قوم «انگلش» را در ولایات اطراف، به تجویز «پرلمانت» و حکم پادشاه، برای عنا نگیری آنها قرار گرفته است. معهذا نایاب «کمپنی» به قوت اهل کاری، و بهانه عدم فرست در طلب رخصت، بر کارهای مخالف پستند «پرلمانت» اقدام می‌نمایند، چون آن خبر به لندن می‌رسد، انکار بلیغ برایشان می‌کنند، و شوری در آن امر کرده گاهی رد می‌کنند.

در حین توقف من، بر تنصیب «لارد کلیپ»، «کورنر» مدرس، محروم الارث را به صو بهداری «کرنانک» و دخل در عملداری جزوی آن ملک کردن، و همچنین بر تصرف «لارد ویز لی» در

سابقاً چنانچه گذشت، به «مستر دنداس» بود...

ذکر «لارد در تمث»
... و در این ولا به «لارد در تمث» مقرر است. «لارد» موصوف شخصی عالیشان، بزرگ خاندان است. به سبب آنکه با «لارد پلم» مصادقت دارد، بامن محبت و لطف تمام بهم رساید. اکثر دعوت طعام کرد. اکابر «در کتران - کمپنی» بنگاهه و حکام هندند، در آن مجلس فروتر از من نشینمن داشتند، و به مهمنانداری من معین و به رضاجویی من^{*} می‌کوشیدند. «لارد در تمث» ایلچیگری «انگلش» به حضور پادشاه ایران و زمان شاه به‌عهده من مقرر کرده می‌خواست که مرا از «انگلند» باخطوط و تحایف به کابل روانه نماید که از قسطنطینیه، که مقصد من است، ترک بصره و بمیش کرده، از راه بحر اسود، به خوارزم و خراسان رفته، به کابل سر برآم. عنده طول مدت سفر و دیدن اطفال، نخست به میان آوردم و وعده کردم که بعد وصول به‌وطن، به‌اندک زمان عازم آن سفر خواهم شد. خط سفارش به نام «ویز لی»، «کورنر» بنگاهه، نوشته داد، و در آن درج کرد که اعانت من، در جبر و نقصانی که از دست حсад تقریب دوستی «انگلش» کشیده‌ام نماید، و با ایلچیگری کابل که به‌عهده من مقرر گشته است

معلمی از احوال «در کتران کمپنی»، که ذکر شان آمده، نمودن لایق به سیاق این مقام می‌نماید.

ذکر «در کتران کمپنی»
معنی «کمپنی» از باقی برهمه کس معلوم است، که جماعتی کشی از تجار ساکنین این ملکند که در آغاز کار هر یک قدری از [ز] خود در تجارت هند داده بودند. بعد جمع آمدن زرموقور، کار تجارت به اختیار چند کس از خودها، و قسمت منافع برهمه کس قراردادند. پس در غنایم فتوحات و محاصل ملک هند نیز که به اتفاق رو داد، همه شریک شدند. چون بعضی از شرکاء حصة خود به دیگران می‌فروشنند، و برخی بی‌گذاشتن وارث می‌برند، و سایر تصاریف زمان، تغییر و تبدیل در اوضاع افراد «کمپنی» اکثر رو می‌دهد، و جماعتی تو به روی کار می‌آیند. اما در هر حال آن چند کس مختار کار که «در کتران» عبارت از ایشان، و عدد [آنها] بیست و چهار است، آنقدر تغییر یکبارگی رو نمی‌دهد، و از بیست و چهار عدد کم نمی‌شود، زیرا که قاعده چنین قرار یافته که مدت عمر، آن کار بر «در کتر» باقی ماند، و بی وقوع و اثبات قصوری عظیم عزل نگردد. بعد واقعه مرگ او به شخصی، هم از جماعت «کمپنی» به شورای حاضرۀ لندن از آنها قرار یابد. بنابراین «کمپنی»، یعنی جماعت

ممالک «اوده» به خلاف عهد سابق «پرلمانت» و امرا انکار کرده در آن باب مشورت دارند تا برچه قرار یابد. بالجمله در آغاز ورود من «در کتران»، به گمان اینکه من فرستاده یکی از امرای هند برای نالش^۱ نواب ایشان، ازمن متوجه شدن. اما چون خلاف آن بهوضوح پیوست، به مررت و محبت پیش آمدند. و اکابر ایشان که بهمنصب «چیرمن»^۲ می‌رسند، رسم اکرام و تواضع وهمانی مکرر به عمل آورده‌اند. از آن جمله، «مسترانگلش» است، به غایت مرد ساده، کامل العقل، نیکوصفات؛ دیگر «مستردیوید اسکات»؛ دیگر «مستر لشتون»؛ دیگر مستر «چارلس گرانت». و با هجده دیگر مرآ تعارف بهم نرسید.

اما موضعی که «لارد درتمث» در آن دیوان می‌کند، آن را ذکر^۳ ندیمه برد^۴ گویند. خانه‌ای عالی مشتمل بر متصدیان دفاتر

بسیار است. سر دفتری جمله به «مستر میوک» نام دانان، کثیر الحرمت، خندان زو، وسیع الخلق مقرر است. محبت مفرط بهمن داشته‌اند. با رها به دیدن من آمده و به خانه خود کدر «اسلون استریت»، بیرون شهر، موضع خوش هواست، برده ضیافت‌ها نموده همشیرهزاد او، «مستر منچ»، که حال در سیلان به خدمتی مأمور است، چند ماه پیش [من] آمده تحصیل زبان فارسی می‌کرد. جوانی خوش رو و خوشخو، چون خال^۵ خود نیکونهاد است.

هشتم وزیر ارباب عدالت که بهمنزله قاضی القضاط است. اگرچه رسم عزل قضات، چنانچه گذشت، موقوف شده، امانت‌خواه کارهمه می‌باشد. چون ارباب عدالت قدرت بر قتل احدی ندارند، فتوای قتل کشتیان نوشته بهوساطت او از نظر پادشاه می‌گذرانند. اگر پادشاه معاف کرد مختار است، و الا نشان امضای حکم قضات، که اکثری است، می‌نماید. نام این وزیر «لارد چنسله»^۶ است و مرا جز صورت، هیچ تعارف به او نیست.^۷

نهم وزیر شریعت عیسوی و کشیشان ملک که به انگلش « بشپ »^۸ نامند. باید دانست که شریعت عیسوی «انگلش» را دخل در امور سیاست و معیشت خلق نمی‌باشد، بلکه مخصوص این چند کار است:

اول امامت «کرچه»^۹ ها به روز یکشنبه و خطابت؛ دوم عقد بستن و طلاق زنان؛ سیوم دفن مردگان؛ چهارم نام نهادن و «نصر»^{۱۰} کردن اطفال، چه به عقیده ایشان اطفال بی‌مذهب زایند، تاعمل جواب دهنده که ما چنین وصیت از عیسی علیه السلام نداریم.» خنده دید و گفت: «مگر به انگلند آمده‌ای

(۱) نالش، شناخت. (۲) India Board (۳) خال، دایی. (۴) Lord Chancellor (۵) یعنی اورا فقط به قیافه می‌شناسم. (۶) Bishop (اسقف). (۷) کرچه را به معنی پرستشگاه به کار برد. (۸) نصر، نصاری شدن، مسیحی شدن، تعمید. (۹) تنصر، مقصود کلیاست. (۱۰) نالش، نصاری شدن، مسیحی شدن، تعمید.

«تنصر» نشود نصرانی نشوند. بدعاوض این کارها، هم حصه از حاصل زراعت و انعام ملک برای ایشان مقرر است، بدین طریق که زمین «انگلند» منقسم برقعات خرد شده، واحد آن را «پرش»^۱ گویند. در هر «پرش»، برای کارهای مذکوره یک «کرچه» و یک امام است که «کلرج من»^۲ خوانند. این «کلرج من» آن ده یک حاصل زراعت و موادی وغیره وجوهات را از رعایای آن قطعه تحصیل کرده به « بشپ » خود می‌رساند، و وظیفه ازاو می‌یابد. چند «کلرج من» متعلق به یک « بشپ » می‌باشند، و عزل و نصب ایشان به اختیار « بشپ » است و « بشپ » ها دوازده‌اند که ریاست آنها به وزیر مذکور، که به «داکتر مور» موسوم و مرآبا و تعارفی نیست، تعلق دارد.

هر گاه یکی از « بشپ » ها می‌میرد، پادشاه به مشورت وزیر مسٹر، یکی از « کلرج من » های مشخص را به جای او معین می‌کند. یکی از « بشپ » های مذکوره « بشپ اف لندف » مردی ذکری الطبع، مایل به فلسفه است و بهمن محبت بهم رسانیده اکثر مباحثات و مقاولات بهمیان- می آورد.

لطیفه‌ای در حقیقت اسلام

روزی از ذکر محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - در انجیل ووصیت عیسی - علیه السلام - به اطاعت او، مر امت خود را، بدوسخن گفت. عجالتاً انکار این خبر کرده جواب منع را هفته آینده حواله نمود. روز موعود، اقرار خبر کرد، و انجیل قدیم به زبان « گریک »^۳ و آن موضع که این ذکر بعینه، چون مضمون آیه کریمه، در آن جامن درج بود، برآورده بهمن نمود. گفت: « چون انجیل از کتب سماوی، و عیسی (ع) مقبول شماست، چرا اطاعت امر او نمی‌کنید ». گفت: « گمان کنم که این الفاظ ازالحاق قیصری از قیاصره روم است که بعد شیوع اسلام مایل آن مذهب شده بود ». گفت: « اول، الحق در امثال این کتب که نقل آن در پیش هر کس می‌باشد، محال است. و ثانیاً چه خواهی گفت در اخبار کتب تواریخ جانین که مقوی قدامت خبر مذکور و عدم الحق آن است، و آن اینکه در حیات محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - چون با نصاری گفتوگو بهمیان می‌آمد و محمد - صلوات الله وسلامه علیه - می‌فرمود: ومن آن احمد موعود که عیسی (ع) به شما وصیت اطاعت من کرده، نصاری انکار اصل خبر نمی‌کرند، بلکه می‌گفتند: و تو آن شخص موعود نیستی، و ما وجود اورا منتظر ایم. اگر این الفاظ عبارت قدیم نبودی بایستی جواب دهنده که ما چنین وصیت از عیسی علیه السلام نداریم ». خنده دید و گفت: « مگر به انگلند آمده‌ای